

آن سوی سنگ و پرنده

(تأملی در چند داستان شاهنامه)

(ایرج - رستم و سهراب - رستم و اسفندیار - سیاوش و کیخسرو)

♦ مؤلف:

منصور خسروی مقدم

خسروی مقدم، منصور، ۱۳۲۹ -
 آن سوی سنگ و پرنده: تأملی در چند داستان شاهنامه / تألیف:
 منصور خسروی مقدم.
 تهران: دستان، ۱۳۹۱.
 ISBN: 978-964-2987-06-1
 ۸۴ ص.
 فهرست نویسی براساس اطلاعات فیبا.
 تأملی در چند داستان شاهنامه.
 فردوسی، ابوالقاسم، ۳۲۹-۴۱۶ ق. شاهنامه -- نقد و تفسیر.
 شعر فارسی -- قرن ۴ ق. -- تاریخ و نقد.
 ۸۶۱ / ۲۱ PIR ۴۴۹۵
 ۱۱۴۱۹۳۱ کتابخانه ملی ایران



انتشارات دستان

میدان انقلاب، خ اردبیهشت، خ وحید نظری، پلاک ۱۴۶، تلفن: ۶۶۹۵۴۸۰۰

نام کتاب: آن سوی سنگ و پرنده

(تأملی در چند داستان شاهنامه)

تألیف: منصور خسروی مقدم

چاپ اول: ۱۳۹۱ ♦ شمارگان: ۲۰۰۰ نسخه ♦ چاپخانه نیل

واژه نگار و صفحه آرا: معصومه نوروزی

شابک ۹۷۸-۹۶۴-۲۹۸۷-۰۶-۱ ISBN : 978-964-2987-06-1

قیمت: ۳۰۰۰ تومان

تلفن پخش: ۶۶۴۶۱۰۲۱

فهرست مطالب

۷	پیشگفتار
۱۱	نگاهی به داستان ایرج
۲۵	آرزوی رنگین سهراب
۳۵	تأملی در داستان رستم و اسفندیار
۴۵	سروی به نام سیاوش
۷۱	پایان کار کیخسرو

با نام و یاد عزیز قدیم

پیشگفتار

راز ماندگاری شاهنامه را باید در خود بجویم. زیرا این مائیم که با دلاویزی قلم فردوسی، برپهنه اسانه‌ها، در جستجوی حقیقت خویش راه پیموده‌ایم. سلم و تور گوشه‌های باریکی از کینه‌توزی ما هستند و سهراب چهره دیگر ماست که بر لبه تقدیری خفته، به دشنه جهل و ناشناختگی، جان می‌سپارد.

ما همان اسفندیاریم، در لحظه‌های آرزو، که با انوشه‌گی و بی‌مرگی از یک چشمه آب می‌نوشیم بی‌آنکه بدانیم نقطه سیاهی را در خرد نهان داریم که رویینه‌گی مان را بی‌معنا می‌کند.

کدامیک از ما نخواستہ است روشنی سیاوشی باشد در عطرهای زمین، تا غبار ننگی از او برآینه روزگار نماند؟

کدامیک از ما نخواستہ است در لحظه‌های بی‌نیازی، به بلندایی دست یابد که تاج و تخت و قدرت را رها کند و چون کیخسروی خوشبخت، برای نوشیدن از چشمه‌ای دیگر، به جانبی دیگر، سفر نکند؟

شاهنامه، تکرار پنجره‌هایی بی‌پرواست که از آن می‌توان برای زخم‌ترین اسفندیار، بومی‌ترین سیاوش، و دلاویزترین سهراب گریست. و کاووس و افراسیاب و گشتاسب را، تسلیم رنگ‌های خاک دید.

گردش رنگین اندیشه فردوسی، از گودی‌های خاک، تا دوردست‌های خیال سفر می‌کند. و در این راه، نامردترین شغاد را در گوشه خاطراتمان جا می‌دهد. و خواهش سرخ سودابه را در قالب خواسته‌ای بی‌آزم و تباه بر بوم شاهنامه می‌کشد.

افتادگی و آهستگی قلم او، وقتی که از ایرج و سهراب سخن می‌گوید، چنان حزن حزینی را به جان عبارات می‌اندازد که تحمل جهان از طاقت دل آدمی فراتر می‌رود. رفتی که در مذمت دنیا قلم می‌فرساید سخنان درشت و عبرت‌آموز او، فراهای دست‌افشان را به ناچیزی مشتی خاک بدل می‌کند. و هنگامی که سخن بر سر شأن آدمی است شعر او چون سیلاب می‌خروشد و می‌آشوبد تا والایی انسان را برگرده روزگار غدار بنشانند.

شاهنامه هم آینه است و هم سنگ محک. انبساط عشق را در آن می‌توان دید و تلخی چهره مرگ را. و هستی را که چون گردش روشن آب در حیرتی شاعرانه و پرآزم راهی به نهاد آدمی می‌جوید. شاهنامه صدای زندانی انسانی است که خود را از تخته بند تن رهانده و به تکرار آسمان در پهنه خاک دهان گشوده است، بی‌آنکه ریشه‌هایش را در خشکسالی هجوم فرهنگ‌های بیگانه خشکانده باشد.

ارجمندی کار سترگ فردوسی، در این مختصر نمی‌گنجد. لاجرم، از سرِ ناگزیری بسنده می‌کنم به این اشاره که بگوییم او به گردن همه ما حق دارد.

مردی عاشق و فرهیخته، که فرهنگ و مردمان سرزمینش را چون جان گرامی دوست می‌داشت و برای اثبات این عشق، وجود عزیز خود را، بیت، بیت بر جان شاهنامه چکاند.

بر ذمهٔ ماست که او را دوست بداریم. این حکیم و داستان‌سرای فرهنگ ادب پارسی را، حتی اگر نتوانیم او را دوست بداریم.

*

آنچه پیش روی شماست، تأملی کوتاه در چند داستان شاهنامه است بی‌آنکه ادعایی را در راستای شناخت این کتاب یا سراینده آن با خود همراه کرده باشد. کاستی‌های موجود در مقالات، به بضاعت اندک نگارنده باز می‌گردد و اگر حسنی در آن یافته آید به اصل داستان و هنر سراینده مربوط است که بحری را در کوزه‌ای ریخته است.

برای نوشتن مقالات، به شاهنامه چاپ مکتو و در دو مورد یعنی داستان ایرج و کیخسرو به شاهنامه ژول مول نیز رجوع کرده‌ام. امیدوارم فرصت عزیز خواننده را که به دلیل علاقه‌مندی به شاهنامه، یا شخص فردوسی، این وجیزه را در دست می‌گیرد ضایع نکرده باشم.

منصور خسروی

زمستان ۱۳۷۸